



بررسی عاملیت متدولوژی در تحول علوم انسانی

(مطالعه موردی: رهیافت تفسیری با تاکید بر رویکرد زبانی)

تورج رحمانی، سید ابوالفضل موسوی زاده^۲

۹

دوره ۳، شماره ۱، پیاپی ۹
بهار ۱۴۰۳

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۳/۰۲/۰۱

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۳/۰۳/۳۱

صص: ۲۰-۷

شابا چاپی: ۲۶۳-۰۰۲۳۸۳

رتبه علمی

ب

بررسی صنعت کوهی در :
JOURNALS.MSRT.IR

DOR: 20.1001.1.23830263.1403.3.1.1.0

چکیده

زمانی که نقدهای جدی علیه "رویکرد تبیینی" اوج گرفت "رویکرد تفسیری" که خط متدولوژیک موازی با مکتب پوزیتیویسم در علوم انسانی بود از سایه بیرون آمد و به مثابه‌ی مکتبی نو در متدولوژی علوم انسانی از موقعیتی برجسته برخوردار شد. به جهت ماهیت و کارکرد می توان از سه گونه رویکرد تفسیری سخن گفت که عبارتند از؛ رویکردهای متنی، زمینه‌ای و زبانی. با نگاهی به گونه‌های تفسیری مذکور می توان دریافت "رویکرد تفسیری" با تحول تدریجی، حرکتی رو به پیش داشته است. به عبارتی از "رویکرد متنی" تا "رویکرد زبانی" مسیری در راستای رفع نقاط ضعف و مدنظر قرار دادن عناصر اساسی فهم طی شده است. لذا پژوهش حاضر "رویکرد تفسیری" را به مثابه‌ی یک متدولوژی تکاملی و در حال توسعه در راستای فهم موضوع پژوهش (اثر) می‌فهمد. نظر به نکات فوق و با عنایت به اینکه پژوهش حاضر عاملیت رویکردهای متدولوژیک در تحول علوم انسانی را مفروض می‌انگارد این ایده مورد تاکید قرار می‌گیرد که با کاربرست "رهیافت زبانی" به عنوان یکی از شاخه‌های رویکرد تفسیری در مطالعه سوژه‌های انسانی می‌توان شاهد تحولات چشمگیر در علوم انسانی بود.

کلیدواژه‌ها: علوم انسانی، متدولوژی، رویکرد تفسیری، رویکرد متنی، رویکرد زبانی.

مقدمه

از دوره مدرن، علوم انسانی به تبع تغییرات معرفت‌شناختی در متد، روش و رهیافت تغییرات مهمی را تجربه کرده است. علوم انسانی در معنای مدرن آن با چرخش به استقراء و به دنبال آن تاسیس مکتب پوزیتیویسم بنا نهاده شد. از این‌رو روش و رهیافت در علوم انسانی بر دریافت‌های مکتب پوزیتیویسم استوار گردید. پوزیتیویسم بر جدایی عین و ذهن و این‌همانی متدولوژیک موضوع شناسایی در علوم دقیقه و علوم انسانی تاکید داشت (جاویدی، ۱۳۹۵: ۷۲-۷۴). به عبارتی مبانی پوزیتیویسم تاکیدی بر مسیر یکسان متدولوژیک در علوم دقیقه و علوم انسانی بود. اما طولی نکشید که تلقی یکسان از موضوع علوم انسانی و علوم دقیقه مشکلاتی پیش روی علوم انسانی قرار داد که بسیاری از متفکرین در صدد بازاندیشی متدولوژیک علوم انسانی برآمدند.

"رویکرد تفسیری"، خط متدولوژیک موازی با مکتب پوزیتیویسم در علوم انسانی بود. به یک معنا کم و بیش به موازات آن حرکت می‌کرد. این خط موازی به نوعی در سایه به حرکت خود ادامه می‌داد و هنگامی که "رویکرد تبیینی" با تاکید بر استقراء در چارچوب پوزیتیویسم مورد اقبال ویژه قرار گرفته بود، "رویکرد تفسیری" مورد توجه غالب محققین علوم انسانی نبود. تنها زمانی که نقدهای جدی علیه "رویکرد تبیینی" اوج گرفت "رویکرد تفسیری" از سایه بیرون آمد و به مثابه‌ی مکتبی نو در متدولوژی علوم انسانی از موقعیتی برجسته برخوردار شد (واعظی، ۱۳۸۱: ۱۱۸-۱۲۱).

موقعیت جدید "رویکرد تفسیری"، موجد موقعیتی متفاوت برای علوم انسانی بود. به گونه‌ای که ديلتای با تاکید بر تفسیر به دانش مضبوط بنیادینی نظر داشت که می‌توانست مبنای تمامی علوم انسانی قرار بگیرد (پالمر، ۱۳۸۲: ۵۰). علوم انسانی با کاربرست تفسیر در شاخه‌های مختلف، ابعاد تازه‌ای را تجربه می‌کرد. با رونق "رویکرد تفسیری" این بار حول کاربرد این رویکرد و مسائل مختلف مربوط به آن مباحث گوناگونی درگرفت. "رویکرد تفسیری" خود روش‌های متفاوتی پیش روی محقق می‌نهاد. در همین راستا و مبتنی بر مباحث متدولوژیک تفسیری از یک

1-interpretation approach

2-explanation approach

سو و به جهت ماهیت و کارکرد از سوی دیگر، سه نوع و گونه‌ی تفسیری را می‌توان از هم تفکیک کرد.

۱- روش و رویکرد متنی^۱

۲- روش و رویکرد زمینه‌ای^۲

۳- روش و رویکرد زبانی^۳

نگاهی به گونه‌های تفسیری فوق نشان می‌دهد "رویکرد تفسیری" با تحول تدریجی، حرکتی رو به پیش داشته است. به نظر می‌رسد از "رویکرد متنی" تا "رویکرد زبانی" مسیری در راستای رفع نقاط ضعف و مدنظر قرار دادن عناصر اساسی فهم طی شده باشد. بر این اساس پژوهش حاضر "رویکرد تفسیری" را به مثابه‌ی یک متدولوژی تکاملی می‌فهمد و بر آن است که این رویکرد در راستای فهم موضوع پژوهش (اثر) و مبتنی بر رابطه‌ای متقابل با آن توسعه می‌یابد. بر اساس همین دریافت، رویکرد زبانی با لحاظ عناصر متکثر و متعدد به تحقق و تعمیق واقعیه فهم می‌پردازد. این خود موید آن است که رویکرد زبانی در فهم پدیده‌های انسانی روشی پیشرو به شمار می‌رود و کاربست آن به عنوان رویکردی تفسیری به معنای برخورداری از موقعیت‌مندی پیشرو در وجه متدولوژیک خواهد بود. ضمن اینکه از میان روش‌های تفسیری نیز محقق را در موقعیتی برتر قرار می‌دهد.

با توجه به آنچه گفته شد و در ارتباط با مسئله‌ی تحول علوم انسانی مبتنی بر تغییرات و چرخش متدولوژیک این پرسش مطرح می‌گردد که "تحول متدولوژیک علوم انسانی چه معنایی برای توسعه تکاملی آن دارد؟" و "رویکرد تفسیری بستر زبانی" به مثابه‌ی یک مورد مطالعاتی چه جایگاهی در این سیر تکاملی داشته یا معنای آن برای این سیر تکاملی چیست؟

از آنجایی که پژوهش حاضر عاملیت رویکردهای متدولوژیک در تحول علوم انسانی را مفروض می‌انگارد به سوال فوق چنین پاسخ می‌دهد؛ با توجه به سیر تحولی علوم انسانی که عمده‌ی این

-
- 1-textual approach
 - 2-contextual approach
 - 3-linguistic approach
 - 4-realization
 - 5-deepening

تحولات مبتنی بر ترقی و تعالی متدولوژیک بوده با کاربرد "رهیافت زبانی" به مثابه‌ی متدولوژی پیشرو در رویکرد تفسیری، می‌توان شاهد تحولات چشمگیر در علوم انسانی بود. در راستای بررسی فرضیه‌ی بالا گونه‌های رویکرد تفسیری به طور جداگانه مورد واکاوی قرار می‌گیرد و بر اساس تصویری که "کوئنتین اسکینر" از رویکردهای متنی و زمینه‌ای ارائه می‌کند نارسایی هر یک از رویکردهای مذکور نشان داده می‌شود و به دنبال آن با ارائه‌ی ابعاد رویکرد زبانی و نحوه پوشش نقاط ضعف رویکردهای پیشین توسط آن، تلاش می‌شود کاربرد تحولی آن برای علوم انسانی در فهم موضوع یا اثر نشان داده شود.

روش‌های مواجهه با سوژه

برای مواجهه با سوژه‌ی انسانی شایسته و بایسته است که منطبق با روش و بر مبنای رهیافتی مشخص و معین اقدام نمود این مطلب خود از دو جهت قابل بررسی است: ۱- با توجه به روشهای نوین برای مواجهه با سوژه‌های انسانی می‌توان امکانات، دقت و ظرافت بیشتری را به خدمت گرفت و از این ناحیه به فهمی عمیق نسبت به سوژه‌ی مورد نظر دست یافت. ۲- اصولاً اتخاذ روش می‌تواند نظم و انسجامی که برای ارائه‌ی فهم خود از سوژه لازم است و بدون آن هرگز ممکن نمی‌شد، فراهم نماید.

روشی که در این تحقیق برای مواجهه با سوژه در علوم انسانی (متن در وجه خاص و انسان در وجه عام) جهت ایجاد تحول کیفی در مطالعات انسانی پیشنهاد می‌شود روش و رویکردی است که به دنبال نگرشی انتقادی به روش‌های متنی و زمینه‌ای و نیز در پی رفع نقاط ضعف آن رویکردها به وسیله افرادی چون "کوئنتین اسکینر" پرورش یافته است. این روش مواجهه اساساً "روش و رویکرد زبانی" نامیده می‌شود. روش زبانی به طور مفصل در کتاب "معنا و زمینه" توسط اسکینر مورد بحث واقع شده و اجزاء و عناصر آن ارائه گردیده است. در واقع هدف بنیانی هر روشی و نیز روش زبانی آن است که در تلاش برای فهم یک اثر چه رویه‌های مناسبی باید اتخاذ نمود؟

پیش از هر چیز باید گفت که روش اسکینر روشی هرمنوتیکی است. هرمنوتیک بر مبنای ماهیت و کارکرد به هرمنوتیک روشی، هرمنوتیک فلسفی و هرمنوتیک انتقادی تقسیم می‌شود (منوچهری: ۱۳۸۱، ۱۸-۱۹). "هرمنوتیک روشی" به فهم و میسر ساختن فهم بر اساس روش نظر دارد. در "هرمنوتیک روشی" بر مبنای تاکید و توجه به متن یا مولف یا خوانشگر می‌توان به تقسیم بندی‌های دیگری نیز دست یافت.

اسکینر فهم آثار را در گرو قرار دادن آنها در زمینه و افق پیدایی‌شان می‌داند و این نیاز به بازآفرینی و بازسازی تجربه‌ی مولف دارد. تأکید اسکینر بر نیت مولف و بازآفرینی جهان ذهنی او، روش وی را به "روش مولف محور" تبدیل می‌کند (محمود پناهی، ۱۳۹۴: ۱۵۰-۱۵۴). همچنانکه گفته شد روش‌شناسی اسکینر در یک مرحله انتقاد از روش‌های متنی و زمینه‌ای است. بر این اساس نوع توجهات وی به این دو روش اهمیت می‌یابد و پس از آن به روش زیبایی پرداخته خواهد شد.

روش و رویکرد متنی

روش متنی به متن بر کنار از هر گونه عنصر بیرونی و خارج از آن توجه دارد. در این روش متن مستقل از زمینه اجتماعی و قائم به خود تفسیر می‌گردد. بنابراین مفروض این روش قائل بودن به عناصر فرازمانی و فراتاریخی برای متن است.

اسکینر با پیش کشیدن بحثی تحت عنوان اسطوره‌شناسی که در واقع عناصری را مدنظر دارد که به مانند افسانه‌ها و کاملاً غیر محسوس صحت و سلامت هر پژوهش علمی را تهدید می‌کند، به انتقاد از روش متنی می‌پردازد. اسکینر در بحث اسطوره‌شناسی و تقسیم‌بندی اسطوره‌ها به انواع مختلف به نحوی در پی نشان دادن نارسایی‌های روش متنی است. وی روش متنی را متمایل به اعمال پارادایم‌هایی پیشینی نسبت به آراء و افکار متفکری که اندیشه‌هایش مورد بررسی قرار گرفته می‌داند. همچنین عدم تناسب در معنا و اهمیت یک اثر نزد نویسنده و خواننده‌ی امروزی از دیگر مشکلاتی است که روش متنی با آن مواجه است. وی از سویی دیگر مشکل عمده‌ی سنت فلسفه سیاسی غرب را به سبب اعمال "اسطوره‌ی انسجام" (که وجود انسجام در آثار و متون متفکرین را مفروض می‌داند) به روش متنی نسبت می‌دهد. همچنین

امکان توصیف غلط و نادرست معنا و مرجع یک موضوع یا یک اثر از دیگر ضعف‌های رویکرد متنی است. برای مثال رویکرد متنی می‌تواند در نمایاندن تأثیرپذیری نویسنده و متن از نویسنده و متنی دیگر خوانشگر را دچار گمراهی کند.

ماحصل کلام اینکه اسکینر معتقد است چون "رویکرد متنی" نیات و انگیزه‌های نویسنده و زمینه‌ی اجتماعی و شرایط تاریخی شکل‌گیری متن و نیز زمینه‌ی کلی زبانی و فکری حاکم بر دوره‌ی نگارش آن را مورد توجه قرار نمی‌دهد و به سبب برانگیختن اشتباهاتی از آن نوع که در بالا ذکر شد نمی‌تواند رویکرد و روشی مناسب برای مواجهه با متن باشد.

روش و رویکرد زمینه‌ای

در این روش متن بر حسب زمینه‌ی اجتماعی و شرایط تاریخی نگارش آن خوانده می‌شود. لذا فهم اثر منوط به فهم زمینه و شرایطی است که در آن متن نوشته شده است. نوع کلمات و عباراتی که نویسنده برای متن خود برگزیده است در ارتباط با زمینه‌ی اجتماعی قرار دارد. نقطه اصلی انتقاد اسکینر از روش زمینه‌ای در مبحثی تحت عنوان قصد و نیت مؤلف بروز می‌یابد. اسکینر با اهمیت دادن به قصد مؤلف و بسط و توسعه آن به عنوان بحثی اساسی در تفسیر متن، عملاً در برابر روش زمینه‌ای موضع می‌گیرد. وی معتقد است که باید میان "قصد به انجام" و "قصد در انجام" تمایز قائل شد. "اما وقتی از قصد و نیت نویسنده سخن می‌گوییم ممکن است اشاره‌مان به طرح و نقشه‌ی او برای خلق یک نوع خاص از اثر باشد (قصد و نیت او برای انجام X) یا اشاره‌مان به اثری بالفعل و توصیف آن باشد (که تجسم یک قصد و نیت در انجام X است). در حالت اول ظاهراً (مثل سخن گفتن از انگیزه‌ها) اشاره‌ی ما به یک شرط پیشینی ممکن به امکان خاص در پیدایش اثر است. در حالت دوم ظاهراً اشاره‌ی ما به ویژگی خاصی از خود اثر است و می‌خواهیم مشخصه آن را معین کنیم به نحوی که نشان دهیم تجسم هدف یا قصد و نیت خاصی است، و بعد هم به این برسیم که حاوی نکته خاصی است (فی: ۱۳۸۱، ۲۴۷)." ¹

1-Intention-To

2-Intention-In

طبق مطلب فوق قصد به انجام کاری اشاره به انگیزه‌های آگاهانه ای دارد که عامل در سر می‌پروراند، اما عملی ممکن است تجسم بخش قصدها و نیاتی باشد که عامل از آنها ناآگاه است یا اطمینانی از آنها ندارد. تبیین قصد و نیت در اعمال متضمن این است که قصد و نیت آگاهانه عامل را معادل اعمالی که عامل انجام می‌دهد قرار ندهیم و در عوض در مورد یک عمل بپرسیم که قصدیت موجود در خود عمل چیست، نه اینکه چه چیزی در ذهن عامل است (فی: همان، ۲۴۷).

بر اساس این اندیشه، اسکینر علیرغم اینکه مطالعه زمینه اجتماعی را برای فهم یک متن مفید می‌داند، الزامی برای رابطه نیت و کنشها آنگونه که در یک تبیین علی وجود دارد نمی‌بیند و بر آن است که نمی‌توان میان زمینه اجتماعی و متن رابطه ایی علی برقرار ساخت، بدانگونه که در رهیافت زمینه ایی چنین رابطه ایی برقرار می‌گردد. خلاصه اینکه برای هر عمل انجام شده ایی دو قصد وجود دارد که یکی به قبل از انجام عمل مربوط میشود و عامل ممکن است که آنرا محقق کرده باشد و یا به انجام نرسانده باشد. در واقع این قصد علت یا انگیزه تلقی می‌شود و دیگری قصدی است که اگر خود کنش به درستی توصیف و فهمیده شود، درک خواهد شد.

اسکینر با چنین تمایزی زمینه اجتماعی را بیشتر برای فهم "قصد به انجام" موثر می‌داند تا فهم "قصد در انجام". بحث فوق از انتقادات اساسی اسکینر به رهیافت زمینه‌ای است. وی انتقادات دیگری نیز به رهیافت زمینه‌ای وارد می‌سازد که در اینجا از آنها چشم‌پوشی شده است.

روش و رویکرد زبانی

اسکینر با استناد به آرا برخی از اندیشمندان تفسیر را تجزیه و تحلیل به قصد معنا کردن چیزی و یافتن اهمیت آن می‌داند (Skinner: 1988' 63). آنچه در روش زبانی اهمیت می‌یابد آن است که دریابیم نویسنده با چه قصدی به نگارش اثر خود اقدام کرده است؟ در واقع برای بیان چه قصدی این نطق معین را تولید کرده و قصد برقراری ارتباط با مخاطبانش را داشته است (Skinner: 1988, 68).

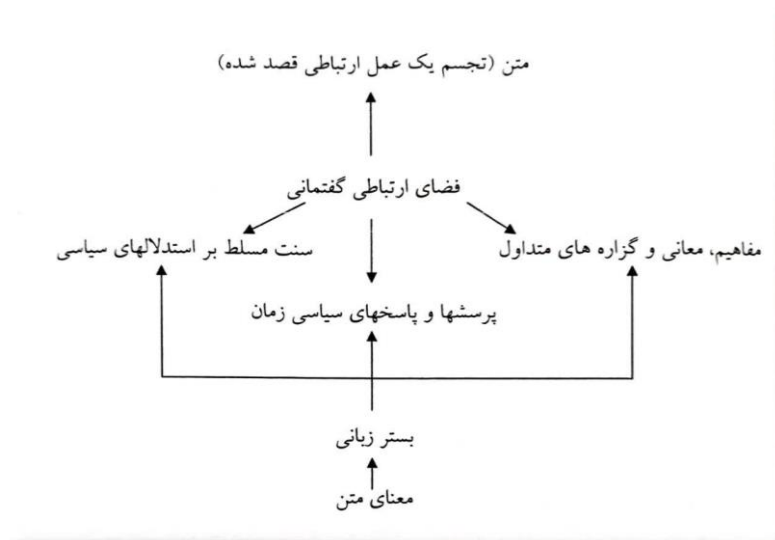
اسکینر متن را یک "عمل ارتباطی قصد شده" می‌داند. نویسنده به قصد برقراری ارتباط با مخاطبان و محقق ساختن قصد و نیت خویش متن را تجسم می‌بخشد. بر این اساس برای فهم متن منطقی از دو راه باید وارد شد. ۱- فهم قصد مولف از تألیف متن که خود وابسته است به ۲- مشخص کردن

ارتباطاتی که به نوعی ترسیم فضای ارتباطی گفتمانی نویسنده می باشد که به طور مرسوم و قراردادی با توجه به رویدادی معین و با بیان نطقی معین می توانست صورت بگیرد.

بر این اساس روش شناسی اسکینر یک روش شناسی زبانی است که با نویسنده و نیت او سرو کار دارد و هدف اساسی آن مشخص کردن کاری یا عملی است که نویسنده با نوشتن متن در حال انجام آن بوده است. لذا مطالعات مربوط به زمینه اجتماعی متن تنها بخشی از یک روش شناسی گسترده تر است که میتواند چارجویی فراهم آورد تا بر اساس آن معانی و مفاهیمی را که امکان برقراری ارتباط با آنها میسر می گردد شناسایی کرد.

مطابق روش و رویکرد زبانی برای فهم اندیشه سیاسی یک اندیشمند باید گفتمان سیاسی مسلط بر جامعه و زمانه وی را شناخت و هم باید قصد و نیت صاحب اندیشه را جهت برقراری ارتباط با مخاطبانش در این گفتمان شناسایی کرد. شناخت گفتمان سیاسی مسلط نیز مستلزم شناخت اجزای تشکیل دهنده آن گفتمان است. به طور کلی از منظر اسکینر سه عنصر اساسی در شکل دادن به گفتمان هر دوره ایی که به نوعی فضای ارتباطی گفتمانی آن دوره تلقی می شود موثر می باشند؛

۱- مسائل و پرسشهای بنیانی هر دوره و پاسخهای ارائه شده به آنها ۲- معانی و مفاهیم و گزاره های متداول در هر دوره که نویسنده با استفاده از آنها متن خود را به رشته تحریر درآورده است ۳- سنت و عرف و اصول و قواعد مرسوم در استدلالهایی که جهت پاسخ به مسائل به کار می روند. با توجه به مطالب فوق می توان چنین نتیجه گیری کرد که تأکید رویکرد زبانی برکنش گفتاری است. به این معنا که متن را یک کنش گفتاری قلمداد می کند. کنشی که عامل (یعنی نویسنده) به واسطه انجام آن در صدد انتقال و یا رساندن مقصودی به مخاطبانش بوده است. برای دریافت مقصودی که عامل با انجام کنش گفتاری آنرا انتقال داده است باید قواعدی را مدنظر داشت که اساساً محتوای روش زبانی را تشکیل می دهند. نمودار زیر محتوا و درون مایه روش زبانی را نشان می دهد؛



چنانکه در این پژوهش بستر زبانی به عنوان رویکردی جهت تحول در مطالعات علوم انسانی معرفی شده ضروری است در این مرحله با تبیین موسع این رویکرد ضمن ارائه شناختی دقیق از آن، کارکرد تحولی این رویکرد برای علوم انسانی را ترسیم نمود. مفهوم بستر زبانی یا زمینه زبان شناختی ترجمه ایی است از مفهوم Linguistic context این مفهوم در کنار مفاهیمی چون "زمینه ایدئولوژیک"^۱ و "زمینه قواعد مرسوم"^۲ بهتر درک می شود.

در نوشته های اسکینر در کتاب meaning and context تعریفی از مفهوم بستر زبانی وجود ندارد. شاید تلاش عمده اسکینر در روش شناسی خود ارائه فهمی قابل قبول از این مفهوم باشد. برای این منظور ارتباطی تنگاتنگ میان بستر زبانی و زمینه قواعد مرسوم برقرار می گردد. "جیمز تولی"^۳ در بحث از این مفاهیم مفهوم زمینه ایدئولوژیک را نیز در کنار آنها قرار می دهد تا با تمسک به آن مقصود اسکینر را آشکار سازد. وی با اشاره به مفاهیم بستر زبانی و بستر ایدئولوژیک مقصود اسکینر را چنین بیان میدارد: "بستر زبانی مجموعه ایی از متن های نوشته شده یا به کار رفته است که در آن دوره مجموعه ایی از قواعد مرسوم را تشکیل می دهند." و از طرفی میگوید: "ایدئولوژی، زبانی از دانش سیاست میباشد که با قواعد مرسوم خودش تعریف شده و به وسیله تعدادی از نویسندگان به

- 1-Ideological Context
- 2-Conventional Context
- 3-James Tully

کار رفته است (Skinner: 1988, 9). این بدان معناست که در خصوص سیاست میتوان میان بستر زبانی و ایدئولوژی رابطه اینهمانی برقرار ساخت.

جیمز تولی در همانجا اظهار می‌دارد؛ "توجیه قرار دادن متن در زمینه قواعد مرسوم خودش این است که کنش زبانی همچون دیگر اشکال کنش اجتماعی، قراردادی است و بنابراین معنایش فقط با توجه به قواعد مرسوم (قراردادها) که حول اجرا و انجام نوع خاصی از کنش اجتماعی در وضعیت خاص اجتماعی می‌چرخد، فهمیده می‌شود (Skinner: 1988, 9). با توجه به مطالب فوق می‌توان اظهار داشت که زبان شکلی از قواعد مرسوم و در ردیف قراردادهاست و کنش زبانی در بستر و زمینه قواعد مرسوم قابل درک خواهد بود.

متن سیاسی به عنوان یک کنش زبانی در بستر و زمینه قواعد مرسوم و به عبارتی در ارتباط با قراردادهای فهمیده خواهد شد و قواعد مرسوم در تفسیر جیمز تولی از اسکینر همان نقاط مشترک زبانی و زبان‌شناختی است تعدادی از متون را به هم وصل می‌کنند. محتوای این قواعد مرسوم از واژگان، قواعد کلی، مفروضات، معیارهای آزمون شناخت، مسائل، تمایزات مفهومی و غیره... تشکیل می‌شود (Skinner: 1988, 9) بنابراین "زمینه قواعد مرسوم" (قراردادی) مجموعه اموری است که با پیوند برقرار کردن میان متون مختلف در یک دوره میتواند یک زمینه ایدئولوژیک یا یک بستر زبانی فراهم آورد که اصولاً نویسنده یا متن در مواجهه با چنین زمینه و بستری خود را ابراز می‌دارند. می‌توان چنین گفت که متون یک دوره که به واسطه قواعد مرسوم (قراردادی) با یکدیگر مرتبط می‌گردند، زبانی را تشکیل می‌دهند که نویسنده و متن مورد بررسی در ارتباطی تنگاتنگ با این زبان قرار دارند. این زبان میتواند معیاری باشد برای درک اینکه نویسنده و متن تا چه حد قواعد مرسوم و مفروضات رایج را پذیرفته اند و تا چه میزان آن را زیر سوال برده اند، با نگارش متن امکان تصرف در قواعد مرسوم (قراردادها) وجود دارد. به همین خاطر متن سیاسی علاوه برآنکه یک کنش زبانی می‌باشد یک کنش سیاسی نیز خواهد بود. از آنجایی که متن یک کنش سیاسی محسوب می‌شود عرصه عمل و به عبارتی "زمینه عملی" نیز در فهم متن دارای اهمیت می‌گردد. قرار دادن متن در زمینه عملی آن نسبت متن و

مؤلف را با فعالیتهای سیاسی نشان میدهد. چنانکه قرار دادن متن در بستر زبانی نشانگر نسبت متن و مؤلف با قواعد مرسوم (قراردادها) است.

در روش شناسی اسکینر تفکیک کاملاً قطعی میان این دو مورد (بستر زبانی، زمینه عملی) احتمالاً امکانپذیر نخواهد بود. چرا که این دو زمینه به دلیل تاثیرگذاری بر هم می توانند در بسیاری از موارد هم پوشانی داشته باشند. جیمز تولی در بررسی مولفه های رهیافت اسکینر با صراحت به چنین هم پوشانی و ارتباطی اشاره میکند (Skinner: 1988, 9). خلاصه اینکه بستر زبانی در هر مقطعی از زمان در ارتباط با متون به هم پیوسته و اندیشه های رایج در آن دوره و نیز قواعد و قراردادهای هنجاری ایی که حلقه اتصال این متون و اندیشه ها هستند قابل بررسی است. بستر زبانی ارتباط متقابل با زمینه عملی دارد و از آن تاثیر می پذیرد و بر آن تاثیر میگذارد و متن سیاسی نه تنها به عنوان کنشی زبانی بلکه به عنوان کنشی سیاسی هم از بستر زبانی متأثر است و هم می تواند بر کنش زبانی تاثیر بگذارد.

قرار دادن متن در بستر زبانی و بستر عملی امکاناتی را فراهم می سازد که از طریق آنها لوازم پاسخگویی به بسیاری از سوالات که ممکن است در خصوص متن وجود داشته باشد امکان پذیر گردد. میتوان مهمترین این سوالات را به ترتیب ذیل ارائه کرد

۱- نویسنده در نوشتن متن نسبت به دیگر متون که زمینه ایدئولوژیک را فراهم میکنند چه کاری انجام میدهد یا انجام داده است؟ ۲- نویسنده در نوشتن متن نسبت به کنش سیاسی موجود که تشکیل دهنده بستر عملی است چه کاری انجام میدهد یا انجام داده است؟

۳- شناسایی ایدئولوژی ها باید چگونه باشد و پیدایش، نقد و تغییر و تحول آنها چگونه باید مورد بررسی قرار گیرد؟

۴- ارتباط ایدئولوژی سیاسی و کنش سیاسی که اشاعه ایدئولوژی های خاص را به خوبی توضیح میدهد چیست و چه تاثیری در رفتار سیاسی خواهد داشت؟

۵- کدام اندیشه ها و کنشهای سیاسی در قراردادی و مرسوم ساختن تحول ایدئولوژیکی نقش دارند؟

چنانکه گفته شد مسائل، مفروضات، قواعد کلی، واژگان، معیارهای آزمون شناخت و... به عنوان محتویات قواعد مرسوم (قراردادها) با اتصال اندیشه‌ها و متون یک دوره به یکدیگر بستر زبانی آن دوره را تجسم می‌بخشند.

در انتها اشاره به یک نکته نیز ضروری است و آن اینکه مفهوم بستر زبانی در نخستین نگاه با مفهوم "گفتمان" قرابت نشان می‌دهد. در این باره اسکینر به صراحت اظهار می‌دارد که مفهوم گفتمان در مقایسه با مفهوم بستر زبانی مولف را فراموش می‌کند و مرگش را اعلام می‌دارد. این مطلب اساساً مورد پذیرش اسکینر نیست (Skinner: 1988, 276). بر این مبنای تفاوت عمده بستر زبانی با گفتمان در حضور موثر مولف قابل بررسی است. اسکینر محدودیتهای هنجاری را می‌پذیرد. در این راستا تاثیر پذیری وی از گرامشی نمایان است اما همانند نظریه گفتمان، سوژه را زندانی مطلق ساختارها نمی‌داند.

نتیجه‌گیری

اظهار شد که ماهیت زبان هم ردیف با ماهیت قراردادهاست و بر مبتنی بر همین درک، فهم کنش زبانی در بستر قراردادها یا قواعد جاری و متداول ممکن خواهد بود. لذا متن سیاسی نیز به عنوان موردی از کنش‌های زبانی باید در همان بستر یعنی مبتنی بر قواعد مرسوم و جاری فهمیده شود. همچنین بر اساس تفسیر جمیز تولی از اسکینر قواعد مرسوم همان نقاط مشترک زبانی و زبانشناختی است که متون متعدد را به یکدیگر متصل می‌کند و فهم متن مورد نظر بر بستر این شبکه‌ی متون اتفاق می‌افتد.

از این دریافت به مثابه چشم اندازی برای فهم متن برای تعمیم رویکرد زبانی به کلیت دانش سیاسی می‌توان بهره برد. در این افاده، سوژه سیاسی به مثابه متن سیاسی فهمیده می‌شود. چنانکه گفته شد به منظور فهم متن، مفسر آن را در بستر زبانی خود قرار می‌دهد؛ به همین منوال برای فهم سوژه سیاسی نیز می‌توان آن را همچون کنش زبانی دریافت. این کنش زبانی خود بر بستری زبانی روی داده است. فهم این بستر زبانی برای فهم کنش مورد نظر ضروری است. نکته پراهمیت اینکه در این برداشت از "رویکرد تفسیری بستر زبانی"، سیاست به مثابه

کنش زبانی فهمیده می شود و متعاقبا فهم امر سیاسی مبتنی بر فهم آن بستر زبانی مسیر خواهد بود که کنش سیاسی مورد نظر در آن بستر رخ داده است.

در تقویت این ایده می توان به تاکید اسکینر بر اهمیت زمینه عملی یا همان عرصه عمل در فهم متن اشاره نمود. چنانکه از منظر اسکینر متن یک کنش سیاسی محسوب می شود از این رو عرصه عمل یا همان "زمینه عملی" برای فهم متن عنصری حیاتی است. در همین ارتباط که در سطور گذشته نیز به آن اشاره شد با چنین دریافتی و از نگاه اسکینر امکان تفکیک بستر زبانی و زمینه عملی وجود ندارد. به یک معنا زمینه عملی و بستر زبانی در بسیاری جهات رابطه ای اینهمانی دارند. در همین راستا امر سیاسی که اصولا در عرصه عمل یا همان زمینه عملی محقق می شود به مثابه نوعی کنش زبانی ادراک می گردد. تعمیم شیوه اسکینر در فهم متن سیاسی به فهم امر سیاسی، تبعات و نتایج قابل توجهی خواهد داشت.

اما به عنوان نتیجه ای مرتبط با روند پژوهش حاضر می توان اظهار داشت تعمیم رویکرد بستر زبانی به کلیت دانش سیاسی و فهم سوژه های سیاسی به معنای امکان تعمیم این رویکرد به اغلب علوم انسانی است. این نکته از آن حیث معنا می یابد که انسان به عنوان سوژه علوم انسانی موجودی زبانی است و کنش او از هر حیث کنشی زبانی است. اگرچه بررسی جامع و دقیق این مطلب نیازمند پژوهش مستقل دیگری است که در این مجال نمی گنجد اما طرح امکان آن، نتیجه و دستاوردی واضح برای پژوهش حاضر خواهد بود.

فهرست منابع

- پالمر، ا. ریچارد (۱۳۸۲). علم هرمنوتیک، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: انتشارات هرمس، چاپ دوم.
- پناهی محمود (۱۳۹۴). بررسی روش شناختی هرمنوتیک ق‌صدگرای اسکینر، سیاست پژوهی، ۲(۳)، ۱۷۸-۱۴۵.
- جاویدی، مجتبی (۱۳۹۵). نقد و بررسی روش شناختی پوزیتیویسم حاکم بر علوم انسانی مدرن (با تاکید بر علم جرم‌شناسی). مجموعه مقالات نخستین همایش اهل بیت (ع) و تولید علم، شیراز: ارم شیراز، جلد اول، چاپ اول.
- فی، برایان (۱۳۸۲). فلسفه امروزی علوم اجتماعی (با نگرش چندفرهنگی)، مترجم خشایار دیهیمی، تهران: انتشارات طرح، چاپ اول
- لک، بهروز (۱۳۸۳). روش‌شناسی اسکینر در تحلیل اندیشه سیاسی، علوم سیاسی، ۷(۲۸)، ۵۷-۸۴.
- منوچهری، عباس (۱۳۸۱). هرمنوتیک، دانش و رهایی، تهران: موسسه توسعه دانش و پژوهش ایران، چاپ اول.
- واعظی، احمد (۱۳۸۱). درآمدی بر هرمنوتیک، کتاب نقد، ۶(۲۳)، ۱۱۵-۱۴۶.
- Skinner, Quentin (1988) *Meaning And Context*; Quentin Skinner and His Critics, edited by James Tully, New Jersey, Princeton University